

Abstracts

An Examination into the Reasons for Observance of Islamic Doctrines: Ruling, Subject, and Belonging

Seifollah Sarrami¹

Associate professor at Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran.
s.sarrami@isca.ac.ir

Abstract

The reason for observance of Islamic doctrines, despite the Qur'anic support and valid narratives and the capacity to be used in numerous jurisprudential traditions and its various aspects in the existing works, is not transparent and clear. The application of the "reason for observance of Islamic doctrines" in deducing the rulings of the subjects of Hajj, prayer, mosques and holy shrines are examples of the effectiveness of this jurisprudential reason, which demonstrates the necessity of its examination and study. One of the innovations of the current paper is the comprehensive examination of the aspects of this reason in three parts: ruling, subject and belonging. The result is that, in the ruling, the necessity of the reason for observance of Islamic doctrines is an independent ruling and beyond the "the insults to the doctrines as being harram." The observance of Islamic doctrines, in terms of subject matter, encompasses all symbols attributed to the Lord of the Universe - both real and valid. In terms of belonging, the mere existence of conventional observance is sufficient, but at least in some cases, this mere existence must always be preserved, which means not being obliged against it.

Keywords

Islamic doctrines, Divine doctrines, observance of Islamic doctrines, mosque, Hajj, Holy shrines.

1. Extracted from the ongoing project in Research Center for Jurisprudence and Law, Islamic Sciences and Culture Academy under the title of "rights, responsibilities, and rulings of holy shrines".





فصلنامه علمی - پژوهشی
سال بیست و ششم، شماره سوم (پیاپی ۹۹)، پاییز ۱۳۹۸

Feqh

A Quarterly Scientific-Research Journal

Vol. 26, No. 3, Autumn, 2019

(صفحات ۶-۲۹)

Doi: 10.22081/jf.2019.68441

بازخوانی دلیل تعظیم شعائر؛ حکم، موضوع و متعلق

سیف‌الله صرامی*

چکیده

دلیل تعظیم شعائر اسلامی، به‌رغم پشتوانه قرآنی و روایی معتبر و ظرفیت بهره‌دهی در فروعات متعدد فقهی و ابعاد مختلف آن در آثار موجود، شفاف و منقح نیست. کاربرد «دلیل تعظیم شعائر» در استنباط احکام موضوعات حج، نماز، مساجد و آستان‌های مقدّس، نمونه‌هایی از کارایی این دلیل فقهی است که ضرورت بحث و بررسی درباره آن را به‌خوبی نشان می‌دهد. بررسی جامع ابعاد این دلیل در سه بخش حکم، موضوع و متعلق، از نوآوری‌های مقاله حاضر است. نتیجه این که به لحاظ حکم، وجوب تعظیم شعائر، حکمی است مستقل و فراتر از «حرمت اهانت به شعائر». شعائر، به لحاظ موضوع، همه نمادهای منسوب به پروردگار عالم - اعم از حقیقی و اعتباری - را در بر می‌گیرد. به لحاظ متعلق، صرف‌الوجود تعظیم عرفی کافی است، ولی دست‌کم در برخی موارد، این صرف‌الوجود، باید همواره حفظ شود که به معنای وجوب نیابردن ضد آن خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

شعائر اسلامی، شعائر الله، تعظیم شعائر، مسجد، حج، آستان‌های مقدّس.



تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۳

s.sarami@isca.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۲

* دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

این مقاله برگرفته از پژوهش در حال انجام در پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی با عنوان «حقوق، مسئولیت‌ها و احکام آستان‌های مقدّس» است.

درآمد

پرسش اصلی مقاله حاضر این است که حکم، موضوع و متعلق «دلیل تعظیم شعائر» چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا پیشینه‌ای از تمسک فقها به «دلیل تعظیم شعائر» ارائه می‌شود تا افزون بر بازنمایی زمینه‌ها و ظرفیت‌های بهره‌گیری از این دلیل در فقه، ضرورت بررسی آن روشن‌تر شود. سپس، ادله آن را می‌آوریم تا در پرتو آن، به شناسایی روشن و معتبر از سه عنصر اصلی دلیل تعظیم شعائر که عبارتند از حکم، متعلق و موضوع، دست یابیم.

شایان ذکر است در این مقاله، به پیروی از کاربردهای فقها که برای هر کاوشگری در متون فقهی آشکار می‌شود، تعبیر شعائر الله، شعائر اسلامی، شعائر دینی و شعار یا شعائر مذهب، با قلمرو محدود تعبیر اخیر در مذهب امامیه، یک معنا اراده می‌شود، اما از آنجا که خواهیم دید در دلیل اصلی، «شعائر الله» اخذ شده است، مباحث مقاله با همین تعبیر مطرح و دنبال می‌شود.

پیشینه تمسک به دلیل تعظیم شعائر

تمسک به دلیل تعظیم شعائر، تا زمان علامه حلی، محدود و منحصر به موضوع قربانی در باب حج بوده است (نک: شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۴۱۸؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۲۶۹ و ج ۶: ص ۵۸. شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱: ص ۳۸) و نخستین بار، تمسک به دلیل تعظیم شعائر در غیر باب حج و فراتر از آن، توسط علامه حلی، صورت گرفت. او در بحث نماز عیدین (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ص ۱۲۰) و اذان به این دلیل تمسک کرد (همو، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ص ۴۱۰ و ۱۴۱۹ق، ج ۱: ص ۴۱۰). از آن پس، تمسک به دلیل تعظیم شعائر، حوزه گسترده‌ای از موضوعات را در بین فقها در بر می‌گیرد؛ از جمله: زیارت قبور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، تعظیم مؤمن، استقبال و استدبار قبله به هنگام تخرلی و.. (نک: شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ص ۱۶۳؛ شهید اول، ۱۳۹۹ق، ج ۱: ص ۳۴۰).^۱

۱. همچنین، نک: سیوری، ۱۴۰۳ق: ص ۲۷۳؛ علامه حلی، ۱۴۰۹ق: ص ۱۷۹؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ص ۳۹. ←



فقه



در این جا، برای نمونه، تمسک به تعظیم شعائر در خصوص مشاهد مقدسه اهل بیت علیهم السلام، در فروع ذیل مرور می شود:

۱. ترغیب و ترجیح بنای آستان‌های مقدس و تجدید و تعمیر آن: نخستین تمسک به دلیل تعظیم شعائر در این باره را می توان به محقق ثانی در جامع المقاصد نسبت داد. او برای اثبات مشروعیت وصیت کافر به بازسازی قبور انبیاء علیهم السلام، می نویسد: «چنین کاری از سوی مسلمان جایز است؛ زیرا شامل تعظیم شعائر الله، احیای زیارت این قبور و تبرک به آن خواهد بود، پس مانعی برای مشروعیت آن در مورد کافر وجود نخواهد داشت» (محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ص ۳۹).

با توجه به پیش فرض کلامی جایگاه و اهمیت قبوری که محور آستان‌های مقدس است، نسبت به قبور انبیاء علیهم السلام، می توان امکان تمسک به دلیل تعظیم شعائر برای برپایی آستان‌های مقدس را به محقق ثانی نسبت داد.

فقه‌های دیگری نیز - برای اثبات استثنای قبور معصومین علیهم السلام از کراهت ساخت و تعمیر آرامگاه برای قبور مردگان - به دلیل تعظیم شعائر، تمسک کرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ص ۱۸۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ص ۵۰۱).

۲. استحباب وضو برای داخل شدن به مشاهد مقدسه: فقیهی، پس از بیان استحباب وضو برای داخل شدن به حرم‌های مقدس که از آن به «روضات و ضرائح مقدس» یاد می کند، با اشاره به دلیل تعظیم شعائر به حکم کلی تری فتوا می دهد: به نظر قوی می آید که بگوییم وضو برای داخل شدن به هر مکان شریفی، مانند آرامگاه شهدا، محل علما و صلحا - چه مرده و چه زنده - توابع مشاهد مقدسه، شامل رواق و مانند آن و هر حرم محترمی با اختلاف مراتبی که این امر دارند - به قصد تعظیم شعائر - استحباب دارد (کاشف الغطاء، بی تا، ج ۱: ص ۹۶).

«قصد تعظیم شعائر» در این عبارت، بر پایه دلیل تعظیم شعائر است که نقش

→

شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ص ۱۸۲؛ شهید ثانی، ۱۴۲۲ق: ص ۲۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۹ق: ص ۱۳۱؛ شهید ثانی، ۱۴۲۰ق: ص ۱۱۷. مقدس اردبیلی، بی تا، صص ۴۰، ۲۸۶ و ۲۸۷؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ص ۳۲۴ و ج ۲: ص ۵۰۱؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ص ۴۷۱ و ...

مشروعیت بخشی به این وضو را در قالب استحباب خواهد داشت.

۳. حرمت تنجیس یا وجوب تطهیر مشاهد مقدّسه: فقیه دیگری امکان استناد به «دلیل تعظیم شعائر» را برای حرمت تنجیس مشاهد مقدّسه یا وجوب تطهیر آن از نجاست، مانند آنچه در مورد مساجد وجود دارد، مطرح کرده‌اند. یکی از ایشان، «ضرائح مقدّسه» را یکی از مکان‌هایی دانسته است که فقها از ازاله نجاست از آن را واجب شمرده‌اند و با استناد به «دلیل تعظیم شعائر»، این نظر را تحسین کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۵: ص ۲۹۲). فقیه دیگری نیز به این استدلال، اشکال می‌کند که همه مراتب و افراد تعظیم شعائر واجب نیست (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ص ۲۳۹).

ظاهر کلام طرفین در استدلال و اشکال این است که اصل استدلال به دلیل تعظیم شعائر برای حکمی از احکام مشاهد مقدّسه، مسلم است. از طرح و اشکال برخی دیگر از فقها هم در این باره (موسوی خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ص ۳۱۱)، می‌توان مسلم بودن اصل استدلال به دلیل تعظیم شعائر را به دست آورد.

۴. حکم تزئین مشاهد مشرفه: یکی از فقها، در مبحث استعمال ظروف طلا و نقره، مسئله تزئین مشاهد مشرفه و مساجد را با استناد به «دلیل تعظیم شعائر» مورد اشاره قرار داده است و در مقابل ادعای اسراف بودن کاربرد طلا و نقره در مسکن، ملبس و مانند آن، از جمله در تزئین مشاهد مشرفه، دو دلیل بر ردّ آن آورده است: دلیل اول این که در این موارد اسراف صدق نمی‌کند و در دلیل دوم که گویا نظر به مشاهد مشرفه دارد، با فرض اسراف در حالت اولیه، عروض عنوان اهم «تعظیم شعائر دین» را مطرح کرده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ص ۳۳۹).

فقیهی دیگر، با استناد به «ادله تعظیم شعائر»، بر وقف اشیای تزئینی مانند چراغ‌های تزئینی گران قیمت برای مشاهد مشرفه، صحّه می‌گذارد (موسوی خویی، بی تا، ج ۵: ص ۱۷۳).

ادله تعظیم شعائر

الف) آیه اصلی

قرآن کریم، محور اصلی در ادله تعظیم شعائر است. آیه اصلی که بحث اصلی در این مقاله بر آن متمرکز شده است، چنین است: «ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى





الْقُلُوبِ؛ چنین است و هر کس شعائر خدا را بزرگ دارد، همانا از تقوای دل‌هاست» (حج: ۳۲). این آیه شریفه در میان آیات مناسک حج قرار دارد. مفسری، درباره عمومیتی فراتر از مورد حج، برای آیه شریفه می‌فرماید: «برخی گفته‌اند مراد از شعائر در آیه شریفه همه نشان‌هایی است که برای طاعات و عبادات نهاده شده است، ولی سیاق آیه با این مراد سازگاری ندارد» (علامه طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ج ۱۴: ص ۳۷۳). روشن است که این سخن بر محدود شدن دلالت الفاظ به واسطه سیاق مبتنی است.

ب) سایر آیات

در قرآن کریم، سه آیه دیگر نیز درباره «شعائر الله» وجود دارد. دو آیه صراحتاً درباره حج‌اند که یکی صفا و مروه را از شعائر می‌داند و دیگری از شعائر قرارداده شدن قربانی (البُدن) در حج خبر می‌دهد (سوره بقره، آیه ۱۵۷؛ سوره حج، آیه ۳۶)، اما آیه سوم، به لحاظ شمول یا اختصاص به موردی خاص، قابل بحث است. آیه چنین است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجَلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشُّهُرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ...» ای کسانی که ایمان آوردید! حرمت شعائر خدا، شهر حرام، قربانی بی‌علامت گردنبد و با آن و... را نشکنید و پاس دارید» (مائده: ۲).

برخی شمول «شعائر الله» را در این آیه شریفه نسبت به عموم «حدود و فرائض و حلال و حرام» خداوند سبحان تقویت کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ص ۴۱۹؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ص ۲۶۴)، اما برخی با اندکی تردید، گفته‌اند: مراد خصوص نشان‌ها و اعمال حج است (علامه طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ج ۵: ص ۱۶۲). البته، با فرض عمومیت، به تفاوت بین امر به تعظیم شعائر که در آیه قبل بود با نهی از إحلال در این آیه هم باید توجه کرد. موضوع سخن در این مقاله، تعظیم شعائر است.

آیه دیگری هم وجود دارد که موضوع آن «شعائر» نیست، اما ممکن است هم‌سو با آیات ناظر به شعائر قلمداد شود. در این آیه ترغیب و تشویق به «تعظیم حُرُمَاتِ اللَّهِ» شده است: «ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمِ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ...» این است و هر کس حرمت‌های خدا را بزرگ بدارد، پس برای او نزد پروردگارش بهتر است...» (حج: ۳۰). ظاهر این آیه شریفه شمول «حُرُمَاتِ اللَّهِ» نسبت به حج و دیگر حوزه‌های احکام

است. برخی از مفسران نیز ظاهراً همین عمومیت را برداشت کرده‌اند؛ زیرا، «حُرّمات اللّٰه» را، به صورت مطلق، اموری دانسته‌اند که خداوند از آن نهی کرده و برای آن مقرراتی وضع کرده و از تعدّی به آن مقررات و ارتکاب آن محرّمات منع کرده است (علامه طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ج ۱۴: ص ۳۷۱).

برخی از فقها این آیه را در کنار آیه اصلی ناظر به تعظیم شعائر (سوره حج، آیه ۳۲)، از ادله «قاعده حرمت اهانت به محترّمات دینی» شمرده و «حُرّمات اللّٰه» را با «شعائر اللّٰه» به یک معنا گرفته‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ص ۲۹۷). ایشان در جمع‌بندی سخن، بر اساس ادله، از قاعده حرمت محترّمات دینی، عملاً، به قاعده وجوب تعظیم محترّمات به معنای وجوب حفظ مرتبه و جایگاه آن، ترقی می‌کند (همان: ص ۳۰۳).

نتیجه این که سه آیه «من یعظم شعائر اللّٰه»، «لا تحلّوا شعائر اللّٰه» و «من یعظم حُرّمات اللّٰه» ادله قرآنی قاعده یا حکم کلی تعظیم شعائر هستند، اما در این جا ادامه مباحث بر محور آیه اصلی که به اختصار آن را «آیه تعظیم» می‌نامیم، خواهد بود.

ج) نقش روایات

در روایات نیز، می‌توان شواهدی از اشاره یا تطبیق ادله قرآنی پیش گفته به دست آورد (برای نمونه، نک: کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ص ۳۵۶-۳۵۸ و ج ۴، صص ۳۹۵ و ۴۹۱؛ صفار، ۱۳۶۲، ج ۱: ص ۵۲۶؛ شیخ حرّ عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ص ۹۲ و ج ۱۴، ص ۹۶). اما، دلیل مستقّلی برای مسئله تعظیم شعائر نیستند، بلکه تنها در فهم بهتر و کامل‌تر ادله قرآنی نقش دارند. از این رو، در ادامه، برخی از این روایات را برای تکمیل استنباط از آیات شریفه مطرح می‌کنیم.

حکم برآمده از ادله تعظیم شعائر

در حکم حرمت اهانت به شعائر و همچنین وجوب تعظیمی که عدم آن عرفاً اهانت به‌شمار آید، هیچ تردید و اشکالی نیست. همچنین، رجحان عقلی، عقلایی یا استحباب شرعی برای تعظیم شعائر را می‌توان مورد تسالم فقهی شیعه و سنی دانست. برخی استحباب و رجحان را در این مورد را «مما لاشک فیه و لا شبهة تعتریه» خوانده‌اند و



فقه



استظهار «انعقاد الاجماع علیه» کرده‌اند (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۳۱)، اما اکنون بحث در این است که آیا افزون بر حرمت و استحباب یاد شده، می‌توان - مستقل از حرمت اهانت - حکم وجوب تعظیم را از «ادله تعظیم شعائر»، به دست آورد؟

الف) قول عدم وجوب

برخی نوشته‌اند: «دلالتی در آیه ۳۲ سوره حج (سوره حج، آیه ۳۲) بر وجوب تعظیم شعائر وجود ندارد و حداکثر، از آیه، رجحان تعظیم و این که تعظیم از تقوای دل برمی‌خیزد، به دست می‌آید و این معنا کجا و وجوب کجا؟» (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۳۰-۳۱).

برخی دیگر نیز دلالت «ادله تعظیم شعائر» بر وجوب را با تکیه بر سه نکته، نمی‌پذیرد: نخست این که دلالتی بر وجوب وجود ندارد؛ دوم این که جریان سیره مشرعه، بر خلاف وجوب است و سوم این که با توجه به مراتب مختلف تعظیم، نمی‌توان به صورت مطلق و برای همه مراتب آن، ملتزم به وجوب شد. پس، باید دلیل را حمل بر حرمت اهانت کرد (موسوی خویی، ۱۴۱۰ق: ص ۳۱۳).

ب) قول به وجوب

برخی تلاش کرده‌اند وجوب تعظیم شعائر را از عبارت «من تقوی القلوب» در آیه شریفه، به دو وجه استنباط کنند: اول این که تقوا عبارت است از حذر کردن از چیز ترسناک و بنابراین، باید با «تعظیم شعائر»، حذر از چیز ترسناکی اتفاق بیفتد. انجام هر کاری چنین وضعیتی داشته باشد، واجب خواهد بود نه مستحب؛ زیرا در مخالفت با مستحب ترسی وجود ندارد تا حذر شود.

دوم این که تقوا در تعظیم شعائر، صغرای وجوب تقوا قرار می‌گیرد که آیات فراوانی بر آن دلالت می‌کنند؛ از جمله، «وَإِيَّائِي فَاتَّقُونِ» (بقره: ۴۱) و «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنُتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مائده: ۵۷) و نیز آیات و روایاتی که ناظر به عتاب و سرزنش ترک تقوا هستند (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ص ۵۶۱).

ج) ارزیابی سخن فقیهان

به نظر می‌رسد اشکال استدلال فوق بر وجوب، دوختن نگاه در آیه شریفه، به «تقوا» و عدم توجه به تعبیر «قلوب» است. آنچه در آیه شریفه آمده است، مطلق تقوا نیست که ظهور در تقوا در رفتار جوارحی دارد، بلکه «تقوی القلوب» است که اشاره به امور جوانحی دارد. امور جوانحی، در شریعت اسلام، غالباً، حالت اخلاقی، تهذیب نفسی و به زبان فقهی که در سخن مخالف وجوب آمده است، رجحان دارد. بنابراین، نمی‌توان وجوب را از آیه شریفه برداشت کرد. حداکثر دلالت آیه بر رجحان است. این چنین رجحانی را ممکن است همان استحباب قلمداد کنیم، اما باید توجه داشت این گونه استحبابی که از مطلق رجحان برداشت می‌شود، با وجوب - اگر با کمک دلیل دیگری استنباط شود - منافاتی نخواهد داشت.

این تبیین را می‌توان وجه عدم استنباط وجوب، از سوی مخالفان وجوب دانست که آن را با عبارتی مانند «وَأَيْنَ هُوَ مِنَ الْوَجُوبِ؟!» روشن و بدیهی انگاشته‌اند (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۳۱؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ق: ص ۳۱۳).

د) نظر برگزیده

به نظر می‌رسد می‌توان با کمک روایات، دلالت آیه شریفه «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ...» را بر وجوب تقریر کرد. توضیح این که در صحیحہ معاویة بن عمار، با چند سند و به نقل از امام صادق علیه السلام، پس از بیان احکامی درباره قربانی در حج - با صیغه امر که ظهور در وجوب دارد - آمده است: «وَعَظَّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ؛ شَعَائِرُ خَدَاوَنْد رَا بَزْرَگَ بَدَارِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴: ص ۴۹۱؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰ق؛ ج ۵: ص ۲۰۴؛ شیخ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴: ص ۹۶). به لحاظ حکم که اکنون مورد بحث است، دلالت صیغه امر بر وجوب در صحیحہ معاویة بن عمار تمام به نظر می‌رسد، اما به لحاظ قلمرو موضوع که در اینجا در سیاق احکام قربانی در حج است، در ادامه، بحث خواهیم کرد.

نکته قابل توجه این است که ظاهر عبارت «وَعَظَّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ» به آیه شریفه تعظیم شعائر (سوره حج، آیه ۳۲)، اشاره دارد. در این صورت، می‌توان گفت امام صادق علیه السلام، طبق





این صحیحه، آیه شریفه را دلیل بر وجوب، اعلام می‌کنند.

روایت دیگری هم وجود دارد که به لحاظ دلالت بر وجوب تمام است، اما إشکال سندی آن سبب می‌شود توانی بیش از تأیید نداشته باشد. در این روایت نیز با واژه «امر» که ظهور در وجوب دارد و به امامان علیهم‌السلام اضافه فاعلی شده است و کارهایی واجب خوانده شده‌اند که یکی از این کارها تعظیم شعائر است: «أَمَرُهُمْ... وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِتْيَاءَ الزَّكَاةِ وَ... وَ تَعْظِيمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ وَ شَعَائِرِهِ» (صفار، ۱۴۰۴: ص ۵۴۸).

نتیجه این که بر اساس آیه شریفه تعظیم شعائر و با کمک روایات پیش گفته ناظر به محتوا و دلالت این آیه بر اصل وجوب تعظیم شعائر، حجت شرعی تمام به نظر می‌رسد. البته، این حجت مانند هر حجت دیگری قابل حمل بر استحباب است. برای مثال، بر پایه ملاک‌هایی که برای احراز عنوان شعائر خواهیم گفت، می‌توان پذیرفت که اذان اعلام از شعائر دینی است، اما ممکن است ادعا شود که به دلیل اجماع، ارتکاز متشرعیه یا تسالم، نمی‌توان وجوب آن را - دست کم به صورت عام استغراقی - پذیرفت. به عبارت دقیق‌تر، دلیل ترخیص بر ترک برای طلب تعظیم شعائر در مورد اذان اعلام، ادعا می‌شود. در این صورت، حکم تعظیم شعائر در این مورد، بر استحباب حمل می‌شود. البته، ممکن است همین حکم مستحب، در حوزه فقه حکومت، به عنوان وجوب تعظیم شعائر بر حکومت / حاکم اسلامی، واجب باشد. اجرای این واجب به این است که حکومت اسلامی موظف است به گونه‌ای مدیریت و عمل کند که بانگ اذان در شهرها و روستاهای مسلمین - در وعده‌های مقرر - خاموش نشود.

ه) رد سایر ادله مخالفان وجوب

برخی، افزون بر انکار دلیلی بر وجوب تعظیم شعائر که نقد و رد آن گذشت، دو نکته دیگر هم در این باره ارائه کرده‌اند: نخست این که جریان سیره متشرعه، بر خلاف وجوب است و دوم این که با توجه به مراتب مختلف تعظیم، نمی‌توان به صورت مطلق و برای همه مراتب آن، ملتزم به وجوب شد. پس باید دلیل را حمل بر حرمت اهانت کرد (موسوی خویی، ۱۴۱۰: ص ۳۱۳). اکنون با توجه به اثبات وجوب، باید درباره این دو نکته هم سخن گفت.

به نظر می‌رسد که اولاً، آنچه در سیرهٔ متشرّعه روشن است، عدم التزام به وجوب تعظیم شعائر در همه مراتب تعظیم است. در موقعیت استنباط حکم شرعی نیز، نمی‌توان ملتزم به وجوب همه مراتب شد، اما این که هیچ مرتبه‌ای از تعظیم، فراتر از مرتبه مساوق با حرمت اهانت را هم در سیرهٔ متشرّعه واجب نمی‌دانند، دست کم آنچنان که ایشان ادعا می‌کنند، روشن و واضح نیست. ثانیاً، به لحاظ ادله قرآنی و با کمک روایات، به گونه‌ای که گذشت، با توجه به اثبات وجوب روی عنوان تعظیم شعائر، نمی‌توان - بدون دلیل خاص - آن را بر حرمت اهانت حمل کرد. منطقی حکم می‌کند پیش از این حمل، ببینیم که آیا می‌توان مرتبه‌ای از تعظیم را معین کرد که حکم وجوب روی آن برود یا نه؛ اگر نتوانیم چنین مرتبه‌ای را بر اساس ادله تعیین کنیم، نوبت به حمل بر حرمت اهانت می‌رسد. بنا براین، اشکال و ابهام مربوط به متعلق حکم است. ابهام و عدم تحقیق کافی دربارهٔ متعلق حکم (تعظیم و مراتب آن) و نیز رابطه آن با اهانت، سبب شده تا حکم مسئله نیز دچار اشکال شود.

نتیجه این که نمی‌توان انکار کرد که به لحاظ ادلهٔ قرآنی و روایی، وجوب تعظیم - افزون بر حرمت اهانت - ثابت است، اما باید دربارهٔ متعلق این حکم (تعظیم و مرتبه واجب آن) بحث و نتیجه‌گیری کرد.

متعلق حکم

متعلق حکم، در آیهٔ تعظیم شعائر، عنوان «تعظیم» است. معنای عرفی تعظیم، در نگاه نخست، روشن و بی‌نیاز از تحقیق و توضیح می‌نماید و اصل کلی هم معیار بودن عرف در معانی متعلق احکام شرعی است، اما با تأمل بیشتر، زوایایی از این عنوان قابل پرسش و بررسی به نظر می‌رسد که در ادامه، بدان‌ها می‌پردازیم:

الف) وجودی بودن عنوان تعظیم و رابطه آن با اهانت

به نظر می‌رسد عرف عام و نیز عرف خاص متشرّعه بین لزوم عدم اهانت با لزوم تعظیم، تفاوت می‌گذارد. این تفاوت ناشی از تلقی وجودی از عنوان تعظیم در کنار معنای





وجودی اهانت است. وجودی بودن معنای تعظیم و اهانت در کتاب‌های لغت، از شواهد کافی برخوردار است. اهانت از ماده «هون» به معنای خواری و حقارت است که در صیغه افعال، به معنای خوار کردن و تحقیر ذکر شده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۳: ص ۴۳۸؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ص ۹۲؛ جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ص ۲۲۱۸). تعظیم نیز از ماده «عظم» و در این جا، به معنای بزرگی و بلندمرتبگی است که در صیغه تفعیل معنای بزرگ داشتن و بلندمرتبه گرفتن آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ص ۹۱؛ جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۱۹۸۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ص ۳۵۵). از طرفی، حالت نه تحقیر و نه بزرگداشت هم عرفاً متصوّر و محقق است. شاهدش موضوعات فراوانی است که عرفاً به لحاظ احترام و تعظیم نسبت به آن بی تفاوت هستیم. بنابراین، رابطه عرفی تعظیم و اهانت، رابطه تضاد است.

وجودی بودن دو عنوان تعظیم و اهانت، منافاتی ندارد با این که در بعضی از مراتب، وجود یکی مساوی با عدم دیگری باشد. برای مثال، مرتبه‌ای از تعظیم، عدم اهانت باشد تا نبود یا انجام ندادن آن، اهانت شمرده شود، اما اگر اهانت مورد نهی باشد، وجهی ندارد در قالب امر به مرتبه‌ای از تعظیم خواسته شود. پس، امر به تعظیم نباید بی دلیل خاص، نهی از اهانت دانسته شود.

صحیحۀ معاویة بن عمار که برای دلالت آیه تعظیم شعائر بر حکم وجوب نقل شد، برای شاهد گرفتن بر وجودی بودن متعلق، فراتر از عدم اهانت هم قابل استفاده است. در این صحیحۀ، گزینش قربانی در حج، حتی الامکان، به ترتیب ارزشمندی آن خواسته شده است. سپس به قربانی پیامبر ﷺ اشاره شده که به نوعی همین ترتیب در آن رعایت شده است. در بین آن خواسته و اشاره به سیره پیامبر ﷺ، امر به تعظیم شعائر آمده است که ظاهراً اشاره به آیه تعظیم شعائر دارد. روشن است که عرفاً، اگر ترتیب ارزشمندی ذکر شده در روایت، رعایت نشود، اهانت به حساب نمی‌آید. شاهد آن این که بی‌شک و بدون لحاظ این روایت و مانند آن، اهانت در انجام حکم الهی - به هر شکل و شیوه‌ای - حرام است، اما اگر این روایت و مانند آن در تعظیم شعائر نبود، بلا اشکال، به اطلاق قربانی تمسک می‌شد و بدون دغدغه اهانت، هر کدام از موارد ذکر شده در ترتیب پیش گفته، در امتثال حکم قربانی کافی دانسته می‌شد. نتیجه این که ظاهر روایت این

است که وقتی شارع مقدّس تعظیم شعائر را می‌طلبد، به معنای صرف عدم اهانت نیست، بلکه ایجاد چیزی فراتر از عدم اهانت مورد نظر است.

ب) تبیین مرتبه واجب تعظیم شعائر

بدون شک، تعظیم در عرف مراتبی دارد و برای مثال، در روایت پیش گفته، مراتبی از تعظیم قربانی به عنوان یکی از شعائر حج، ذکر شده است. پیشتر اشاره شد که نمی‌توان به وجوب همه مراتب تعظیم ملتزم شد. در این صورت، اگر قرینه‌ای بر تعیین مرتبه یا مراتبی، به عنوان متعلق تکلیف، در دست باشد، طبعاً به آن عمل می‌شود، اما پرسش این است که وقتی قرینه‌ای بر تعیین مرتبه یا مراتبی از متعلق تکلیف وجود نداشته باشد، چه باید کرد؟ پیش از این دیدیم که برخی وجود مراتب مختلف برای تعظیم را یکی از ادله عدم وجوب تعظیم شعائر مگر در حد حرمت اهانت، دانسته‌اند.

به نظر می‌رسد با اثبات وجوب روی عنوان تعظیم شعائر که در مبحث پیشین گذشت، باید در تعیین حد وجوبی متعلق، به قانون اصول فقهی مربوط به آن رجوع کرد. قانون اصولی در این باره و در صورت عدم قرینه خاص، ظهور در مسمای عنوان و صرف الوجود آن دارد. در این جا، با اثبات وجودی بودن معنای تعظیم، در عرض و مستقل از معنای وجودی اهانت که در مطلب پیشین گذشت، نمی‌توان صرف الوجود تعظیم را در حد عدم اهانت، دانست. بنابراین، متعلق حکم تعظیم شعائر مسمی و صرف الوجود تعظیمی است که فراتر از عدم اهانت، در اقلّ مراتب تعظیم، قابل تحقّق است.

اگر در موضوعی بیان شرعی خاص وجود نداشته باشد، بر معنا و مصادیق عرفی حمل می‌شود. عرف عام و عرف مشرعه که تحت تأثیر فرهنگ و آموزه‌های دینی اصیل شکل گرفته باشد، بر حسب موضوع و جایگاه آن، تعظیم را تصور و تصدیق می‌کند. در این فرآیند، ممکن است رفتاری نسبت به یک موضوع، مسمای تعظیم فراتر از عدم اهانت باشد، اما نسبت به موضوعی دیگر، تنها عدم آن، اهانت باشد و تعظیم فراتر از عدم اهانت به حساب نیاید. برای مثال، ممکن است خودداری از انداختن آب





دهان در صحن مشاهد مقدّسه، مسمای تعظیم این مشاهد به عنوان مصداقی از شعائر اسلامی، قلمداد شود؛ به گونه‌ای که عدم آب دهان انداختن، هم اهانت حساب نشود، اما همین خودداری در کنار ضریح مقدّس، تنها عدم اهانت به حساب می‌آید؛ زیرا آب دهان انداختن در آن جا اهانت است. در آن جا، تعظیم فراتر از عدم اهانت، رفتار متانت آمیز و همراه با احترام متناسب، خواهد بود.

در این جا، ذکر چند نکته تکمیلی مناسب به نظر می‌رسد:

۱. ایجاد صرف‌الوجود در هر واجبی، هنگامی است که موضوع آن محقق شود و در این جا موضوع وقتی محقق می‌شود که مکلف عرفاً با شعائر اسلامی سروکار داشته باشد یا پیدا کند؛ مانند این که احترام به پدر و مادر یا عالمان الهی، وقتی واجب است که با آنان ارتباط و سر و کار داشته باشیم. در این موارد، سروکارداشتن بسان شرط وجوب است؛ نه شرط واجب. پس، توهم نشود که چون شعائر اسلامی در جهان زیاد است، هر کس باید در عمرش یک صرف‌الوجودی از تعظیم را برای آنها کسب کند!

۲. این که ایجاد صرف‌الوجود که به حداقل مرتبه فراتر از اهانت، محقق می‌شود و با آن، وجوب امثال می‌شود، منافاتی با استحباب مراتب فراتر از این حداقل ندارد، بلکه چنین استحبابی هم به تسالم قطعی فقها بر آن و هم بر اساس صحیحه پیش گفته معاویه بن عمار، قابل اثبات است. در آن صحیحه چند مرتبه از شعائر ذکر می‌شود و حداقل آن واجب می‌شود؛ چون - چنان که اشاره شد - استحباب را همه قبول دارند و نیازی به توضیح و تفصیل بیشتر نیست. البته، ممکن است که صرف‌الوجود در مصداقی فراتر از حداقل مزبور ایجاد شود که باعث می‌شود مکلف - افزون بر امثال واجب - ثواب امر مستحب را هم ببرد؛ مانند نماز واجبی که با مستحبات محقق شود.

۳. وجوب صرف‌الوجود در این جا، دست کم در مواردی به معنای وجوب نیابردن ضد آن است که نباید با حرمت اهانت خلط شود. برای مثال، به نظر عرفی متشرعی نگارنده می‌رسد که راه رفتن با کفش در صورتی که ملازم با عنوان دیگری مثل تنجیس زمین به دلیل آلوده‌بودن کف کفش نباشد، در رواق آستان‌های مقدس معصومین علیهم‌السلام، به ویژه اگر مفروش نباشد، اهانت به شعائر (آستان مقدس) به حساب

نمی آید، اما همین کار خلاف تعظیم آستان‌های مقدس که در این جا عنوان شعائر اسلامی را دارند، تلقی می‌شود. بنابراین، ارتکاب چنین عملی اگر عمدی باشد و ضرورت شرعی هم بر انجام آن نباشد، از باب وجوب تعظیم شعائر و ترک واجب، حرام خواهد بود.

موضوع حکم (شعائر)

در ادامه و در چند بند، تلاش می‌کنیم جوانب مختلف موضوع حکم را بشکافیم و بیان کنیم.

الف) معنای لغوی و عرفی شعائر

۱. ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می‌نویسد:

الشین والعین والراء أصلان معروفان يدل أحدهما على ثبات والآخر على علم وعلم؛ [ترکیب ترتیبی] ش - ع - ر دو معنای اصلی معروف دارد [که دیگر استعمالات به آن برمی‌گردد]: یکی بر ثبات و قرار دلالت دارد و دیگری بر دانش و نشانه (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ص ۱۹۳).

او پس از بیان کاربردهایی در معنای اصلی دوم، واژه شعائر را زیر مجموعه همین معنای دوم قرار می‌دهد و با تطبیق بر شعائر حج، آن را به معنای «اعلام و اعمال حج» می‌گیرد (همان). در عبارت او، به تناسب و قرینه معنای اصلی شعائر (جمع شعیره) که همان علم/نشانه است، «اعمال» را در کنار «اعلام» نباید عمل به لحاظ «نفس رفتار» فهمید، بلکه باید به لحاظ نشانه بودن عمل برای حج در نظر گرفت. بنا براین، از کل سخن این لغوی مشهور و پردقت (ابن فارس)، می‌توان نتیجه گرفت که شعائر جمع «شعیره» به معنای علامت، نشانه و نماد چیزی است که به آن اضافه می‌شود. بنابراین، شعائر الهی، یعنی نمادهای الهی و شعائر الله، یعنی نشانه‌های خدا.

اظهار نظر لغویان مشهور و معتبر دیگری نیز این جمع‌بندی را تأیید می‌کند (نک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ص ۲۵۰؛ جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۶۹۸؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ص ۴۱۴؛ ابن اثیر،



فتاوی



۱۳۶۴، ج ۲: ص ۴۷۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ص ۴۵۵؛ طریحی، ۱۳۶۷، ج ۳: ص ۳۴۶) و برخی نیز — به صراحت — آن را «کل ما جعل علماً لطاعة الله تعالى؛ هر آنچه نماد اطاعت از خداوند متعال باشد» خوانده‌اند (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۶۹۸). اظهار نظر فخر رازی در معنای لغوی و عرفی «شعائر» نیز مؤید همین معناست (رازی، بی‌تا، ج ۱۱: ص ۱۲۸).

ب) عمومیت مراد از شعائر در آیه تعظیم شعائر

اکنون با در دست داشتن معنای لغوی و ظهور اولیه شعائر الله، نوبت به بررسی مراد از آن در آیه تعظیم شعائر می‌رسد. در این باره هفت قول نقل شده است: (۱) نمادهای حدود، اوامر، نواهی و فرائض خداوند سبحان؛ (۲) نمادهای حرم الهی؛ (۳) مناسک حج؛ (۴) صفا، مروه و قربانی؛ (۵) محرمات احرام؛ (۶) نشانه‌هایی که برای تمایز بین حلال و حرم، قرار داده شده است؛ (۷) قربانی اشعار^۱ شده (شیخ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ص ۴۱۸؛ نک: طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ص ۷۲؛ جصاص، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ص ۳۷۶ و ج ۳، ص ۳۱۵؛ رازی، بی‌تا، ج ۱۱: ص ۱۲۸؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ص ۲۶۴؛ نراقی، ۱۳۷۵، ص ۲۵ و ...).

برخی بر قول اول چنین استدلال کرده‌اند: «شعائر در آیه شریفه به صورت عام و بدون اختصاص به چیزی به کار رفته است و کسی نمی‌تواند از این عموم رفع ید کند؛ مگر با اعتماد بر حجّتی که در این جا وجود ندارد» (طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ص ۷۴؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ص ۴۱۹).

پوشیده‌نماند که این استدلال، لزوماً و دقیقاً، معنای اول را اثبات نمی‌کند؛ زیرا منطقاً می‌توان تصور کرد که چیزی شعائر الله باشد، اما نمادِ حدود، اوامر، نواهی و فرائض خداوند سبحان نباشد. به عبارت دیگر، نتیجه‌گیری قول اول از این استدلال، بر پیش‌فرض ناگفته‌ای مبتنی است که اضافه «شعائر» به «الله» میسر نمی‌شود، مگر به تقدیر یکی از این امور (حدود، اوامر و...)، اما لزوم این تقدیر نه یقین است، نه متبیین به دلیلی.

۱. اشعار، به معنای شکافتن و جاری کردن خون کوهان شتر به نشانه اعلام اختصاص آن برای قربانی در حج است: «أشعر الهدی، إذا طعن فی سنامه الأيمن حتی یسبل منه دم، لیعلم أنه هدی» (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۶۹۹).

بنا براین، ضمن این که این استدلال تمام به نظر می‌رسد، دلیلی بر نتیجه‌گیری قول اول از آن وجود ندارد. نتیجه منطقی استدلال این است که مراد از شعائر در آیه تعظیم، هر چیزی است که عرفاً بتوان آن را نماد و نشانه خداوند دانست.

ج) رفع اشکالات عمومیت مراد از شعائر

در تکمیل مطالب پیش گفته، دو اشکال و مانعی که برخی نسبت به عمومیت شعائر الله در آیه تعظیم شعائر مطرح کرده‌اند، پاسخ می‌دهیم.

اشکال اول این است که احتمال دارد «شعائر» جمع شعیره به معنای شتر قربانی در حج باشد (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۲۹) و پاسخ آن این است که به شهادت عالمان اهل لغت، شعیره به معنای مطلق نشانه و نماد است و بر این اساس، استعمال آن در شتر قربانی در حج، نیازمند قرینه است. صرف قرار گرفتن جمله شریفه «مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ...» در بین آیات بیانگر احکام حج یا خصوص قربانی در حج (سوره حج: آیه ۲۵-۳۷)، سبب تفسید مطلق شعائر الله نمی‌شود. به عبارت دیگر، خصوصیت مورد مانع از عمومیت / اطلاق لفظ نمی‌شود. باید از کسانی که سیاق را در اینجا مانع از اطلاق لفظ می‌دانند (نک: علامه طباطبائی، ۱۴۰۲ق، ج ۱۴: ص ۳۷۳)، پرسید: آیا چند جمله عام دیگری را هم که در ضمن و سیاق همین آیات است - به قرینه سیاق - مختص موضوع حج می‌دانند؟ جملات شریفه ذیل در ضمن همین آیات است: «وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج: ۳۰). آیا فقیهی گفته است یا می‌تواند بگوید که این جملات - به قرینه سیاق - مختص حج و از زمره احکام حج است؟ روشن است که پاسخ منفی است و حل مطلب هم این است که خصوصیت مورد، مانع از انعقاد اطلاق و عموم نیست.

اشکال دوم این است که شعائر اضافه به الله (تعالی) شده است و چون این اضافه صحیح نیست، باید تقدیری مانند «دین الله» یا «طاعة الله» یا «طاعت خاص» که همان حج است، در نظر گرفت و این تقدیر روشن نیست (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۲۹). در مقام پاسخ باید به مخدوش بودن پیش فرض این اشکال و ادعا، یعنی ناصحیح انگاشتن اضافه شعائر به الله



(تعالی) اشاره کرد. ناصحیح بودن نشانه‌ها یا نمادهای خدای (تعالی) نه بدیهی است و نه جایی اثبات شده است. البته، این که ماهیت و ملاک شعائر الله، در ادله تعظیم شعائر چیست، جای بحث و بررسی دارد که در ادامه، بدان پرداخته می‌شود.

د) ملاک و ماهیت شعائر الله بودن

عمومیت شعائر که در بند پیشین روشن شد، نشان می‌دهد که موضوع حکم عنوان کلی شعائر الله است و بنا براین، ضروری است تا ملاک و ماهیت شعائر الله بودن بررسی و بر اساس آن، نتیجه‌گیری شود. در این باره، اظهار نظر چندانی از آثار فقهی به دست نمی‌آید و تنها اشاراتی از برخی پیشینیان و مطالبی از برخی معاصران، در دست است. برخی شعائر الله را «معالم الدین و طاعة الله تعالی» معرفی کرده‌اند (نوی، بی‌تا، ج: ۸، ص: ۱۳۰). «معالم الدین»، با توجه به بیان پیش گفته در معنای لغوی شعائر، شرح الاسم شعائر الله است، اما «طاعة الله»، فراتر از شرح الاسم، معرفی ماهیت شعائر الله است. ظاهر ابتدایی «طاعة الله تعالی» شامل همه گونه اطاعت از خداوند می‌شود، ولی با توجه به کاربردها و معنای لغوی و عرفی شعائر الله، چنین شمولی بعید به نظر می‌آید و بلکه بعید است صاحب سخن نیز به این شمول ملتزم باشد. بنا براین، برای شناخت ماهیت شعائر، دقت و تعمیق بیشتری لازم است.

برخی فقها، در بحث استنجاء، سخنی دارند که نشان می‌دهد به نظر ایشان هر چه در شرع از نوعی احترام برخوردار است، مصداق شعائر الله قرار می‌گیرد. توضیح اینکه ایشان، حرمت استنجاء با هر چه در شرع از نوعی احترام برخوردار است را مستند به ادله تعظیم شعائر می‌کنند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج: ۲، ص: ۵۲). اگر بخواهیم در این سخن، اشکال اخص بودن دلیل از مدعا بر صاحب جواهر وارد نشود، باید بگوییم که در نظر او، همه محترمات شرعی شعائر الله هستند. مثال‌هایی که برای چنین محترماتی ارائه شده، نشان می‌دهد که مراد او احترام حداقلی و بیشتر از آن است؛ مثال‌ها شامل خوراکی‌ها، کتب فقهی و حدیثی، خاک قبر شهدا و علما - اگر به قصد تبرک یا استشفاء برداشته شده باشد - تربت‌های مقدّس مثل تربت سیدالشهداء علیه السلام، مکتوب اسماء الله تعالی و اسماء



فقه

انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن، می شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ص ۵۱).

به نظر می رسد خلط بین وجوب تعظیم و حرمت اهانت، سبب صدور این سخن شده است. همچنین عدم توجه به امکان اثبات حکم استنجا به برخی از مذکورات، مانند خوراکی ها - با استناد به ادله حرمت اسراف یا حرمت کفران نعمت های الهی - می تواند زمینه ساز این سخن شود. توضیح این که پیش از این و در بحث متعلق حکم بیان شد که وجوب تعظیم یک حکم است و حرمت اهانت حکم دیگر و در آنجا موضوع برای هر دو حکم، شعائر بود. اکنون توجه می دهیم که حرمت اهانت مختص به شعائر نیست، بلکه هر موجود محترمی در شرع، به مقتضای احترامی که دارد، حرام است مورد اهانت قرار گیرد و این حرمت، ربطی به وجوب تعظیم ندارد.

برخی ماهیت شعائر را وضعی و جعلی دانسته اند (سند، ۱۴۲۴ق: ص ۴۱). ایشان دلیلی برای مدعای خود نیاورده اند، ولی ممکن است بیان برخی از لغوی ها دلیل این باور باشد. ابن منظور و جوهری، در بیان معنای شعائر، این قید را آورده اند (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ص ۴۱۴. جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۶۹۸)، اما در مقابل، لغویون دیگر که در بحث لغوی به آن ها ارجاع دادیم، این قید را نیاورده اند. به نظر می رسد با توجه به این که لغویون موارد کاربرد را ذکر می کنند، نه وضع الفاظ را، تعارضی بین لغوی ها شکل نمی گیرد و می توان با تکیه بر کسانی که قید را نیاورده اند، برای کاربرد شعائر لزوماً به دنبال وضع و جعل نباشیم؛ هر چند در مواردی این کاربرد بر اساس جعل باشد. نتیجه این می شود که اطلاق عرف پسند (عرف متعهد به شرع / فقه امامیه) شعائر الله کافی است؛ خواه این اطلاق ناشی از جعل و قرارداد باشد و خواه ناشی از وضعیت تکوینی. برخی فقها، در توجیه شعائر الله بودن مشاهده مشرفه بیانی دارند که مؤید این نکته و نتیجه است:

مشاهد مشرفه، از آن رو که قبور ائمه علیهم السلام هستند، به صورت تکوینی و واقعی منتسب به ایشانند و ایشان هم منتسب به خداوند متعال هستند. بنا براین، بدون نیاز به جعل و قراردادی که مثلاً در مورد صفا و مروه نیاز است، عنوان شعائر الله بر مشاهده مشرفه منطبق است (شهید صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ص ۳۱۴).



فقہ



از بیان ایشان، افزون بر این که امکان تکوینی بودن شعائر الله در کنار امکان جعلی بودن آن، به دست می‌آید، نکته دیگری هم قابل برداشت است که آن نیز درست به نظر می‌رسد. نکته این است که در موارد تکوینی، اطلاق شعائر الله بر مبانی کلامی و جهان‌شناختی مبتنی است. طبعاً این اطلاق در نگاه و نظر عرفی معتبر خواهد بود که این مبانی را معتقد باشند. برای مثال، این که از نسبت و اضافه ائمه علیهم‌السلام به خداوند متعال، برای شعائر الله بودن قبور مطهر ایشان استفاده می‌شود، در گرو اعتقاد به جایگاه بلند و مقدس ایشان نزد خداوند متعال است و اگر کسی یا عرفی به این جایگاه تکوینی باور نداشته باشد، اطلاق شعائر الله بر قبور ایشان نخواهد کرد.

نتیجه نهایی در ملاک و ماهیت شعائر الله بودن، با تأکید بر عرفی بودن اطلاق شعائر الله، چند عامل، به تنهایی، یا همراه با عوامل دیگر است:

۱. احترام شدید و ویژه: هر موردی شامل شیء، شخص، مقام و غیره که بر اساس آموزه‌های الهی و دینی، احترام ویژه‌ای دارد، ممکن است به شعائر الله متصف شود؛ مانند خانه کعبه، مسجد الحرام، مسجد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. هر محترمی در آموزه‌های اسلامی، احترامی در حد شعائر و نشانه‌بودن ندارد. شدت و ویژه‌بودن احترام، این مرتبه را می‌آورد.

۲. اعمال دینی خاص: برخی اعمال دینی، مانند حج، نماز جمعه، اذانِ اعلام و ...، در عرف متشرعه و دینی، مصادیق شعائر الله هستند.

۳. جعل شعائر الله: برخی مصادیق شعائر الله ناشی از جعل و اعتباراند. طبعاً مرجع این جعل باید به لحاظ عرف، فرهنگ و آموزه‌های دینی، چنین صلاحیتی داشته باشد. برای مثال، در قرآن کریم از جعل قربانی در حج، به‌عنوان شعائر الله خبر داده شده است (سوره حج، آیه ۳۶).

۴. نسبت تکوینی: برخی از مصادیق شعائر الله نیز ناشی از نسبت تکوینی بین مصداق و خداوند متعال هستند. طبق بیان اخیر به نقل از برخی فقها، شعائر بودن مشاهد مقدسه معصومین علیهم‌السلام در عرف متشرعه‌ای که اذعان به جایگاه ایشان نزد خداوند متعال دارند، در اثر نسبت تکوینی این جایگاه است.

ملاک‌های پیش‌گفته ریشه در آموزه‌های اصیل و ثابت دینی دارند، اما مصادیق آنها ممکن است، تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی متفاوت و عوامل مختلف، متغیر باشند. برای مثال، ممکن است حجاب اسلامی را در عصر حاضر از شعائر دینی بدانیم که با آن جامعه دینی از غیردینی متمایز می‌شود و حتی ممکن است، در شرایطی، نوع خاصی از حجاب، مانند چادری که واقعاً پوشش باشد؛ نه این که خودش نوعی تظاهر به زینت شود، از شعائر دینی قلمداد شود.

مثال دیگر در عصر ما که ممکن است تحت عنوان شعائر مذهبی (مذهب امامیه)، جای گیرد، جایگاه و نهاد مرجعیت است و چه بسا گفته شود که جایگاه عالمی که عملاً مرجع دینی شیعه شده است، فراتر از عالم دینی غیر مرجع است و از شعائر مذهب شیعه در زمان حاضر است.

نتیجه‌گیری

۱. فقها، در موارد متعدد و متنوعی، به «ادله تعظیم شعائر» تمسک و استدلال کرده‌اند. این تمسک تا زمان علامه حلّی، محدود به موضوع قربانی در باب حج بود و از آن پس، تمسک به دلیل تعظیم شعائر، در بین فقها دایره شمول گسترده‌تری یافت و موضوعات دیگری را دربر گرفت؛ از جمله: نماز عیدین، اذان اعلام، زیارت پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام، بنای آستان‌های مقدّس و تجدید بنا و تعمیر آن، تعظیم مؤمن، استقبال و استدبار قبله به هنگام تخریب و...

۲. قرآن کریم، محور اصلی در ادله تعظیم شعائر است و خداوند متعال، تعظیم شعائر را با عنوان «شعائر الله»، این‌گونه ستوده است: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج: ۳۲).

۳. بر اساس آیه شریفه تعظیم شعائر (سوره حج، آیه ۳۲) و با کمک روایات، در دلالت آن برای اصل وجوب، روی عنوان تعظیم شعائر، حجت شرعی تمام به نظر می‌رسد. البته، این حجت برای صرف‌الوجود تعظیم شعائر است و منافاتی با استحباب مراتب کامل‌تری از تعظیم ندارد.





۴. متعلق حکم، در آیه تعظیم شعائر، عنوان «تعظیم» است. به گواهی عرف و لغت، «تعظیم» عنوانی وجودی است که نمی‌توان بی‌دلیل خاص، آن را به معنای عدم اهانت فروکاست و از همین رو، نمی‌توان از ظاهر برخی روایات که بر این معنا دلالت دارند که وقتی شارع مقدّس تعظیم شعائر را می‌طلبد، به معنای صرف عدم اهانت نیست، بلکه ایجاد چیزی فراتر از عدم اهانت مورد نظر است، دست برداشت.

۵. با اثبات وجوب روی عنوان تعظیم شعائر که در بند سوم بدان اشاره شد، باید در تعیین حدّ وجوبی متعلق، به قانون اصول فقهی مربوط به آن رجوع کرد. قانون اصولی در این باره - در صورت عدم وجود قرینه خاص - ظهور در مسمّای عنوان و صرف‌الوجود آن دارد. در این جا، با اثبات وجودی بودن معنای تعظیم، در عرض و مستقل از معنای وجودی اهانت، نمی‌توان صرف‌الوجود تعظیم را در حد عدم اهانت، دانست. بنا براین، متعلق حکم تعظیم شعائر مسمّی و صرف‌الوجود تعظیمی است که فراتر از عدم اهانت، در اقلّ مراتب تعظیم، قابل تحقّق است.

كتابنامه

١. ابن اثير، مبارك بن محمد (١٣٦٤)، النهاية في غريب الحديث و الأثر، قم: اسماعيليان.
٢. ابن فارس، احمد (١٤٠٤ق)، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتبة الاعلام الاسلامى.
٣. ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤٠٥ق)، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه.
٤. اردبيلى، احمد بن محمد (مقدّس اردبيلى) (١٤٠٣ق)، مجمع الفائدة و البرهان فى شرح إرشاد الأذهان، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٥. اردبيلى، احمد بن محمد (مقدّس اردبيلى) (بى تا)، زبدة البيان فى أحكام القرآن، تهران: المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية.
٦. بجنوردى، سيدحسن بن آقابرگ (١٤١٩ق)، القواعد الفقهية، قم: نشر الهادى.
٧. بحراني، يوسف بن احمد بن ابراهيم (١٤٠٥ق)، الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه.
٨. جصاص، ابوبكر احمد بن على (١٤١٥ق) احكام القرآن، بيروت: دار الكتب العلميه.
٩. جوهرى، اسماعيل بن حماد (١٤٠٧ق)، صحاح اللغة، بيروت: دارالعلم للملايين.
١٠. حرّ عاملى، محمد بن حسن (شيخ حرّ عاملى) (١٤١٤ق)، وسائل الشيعة، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
١١. حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلّى) (١٤١٢ق)، منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
١٢. حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلّى) (١٤١٤ق)، تذكرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
١٣. حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلّى) (١٤١٩ق)، نهاية الإحكام فى معرفة الأحكام، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
١٤. حلّى، احمد بن فهد (١٤٠٩ق)، الرسائل العشر، قم: انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى (ع).
١٥. موسى خويى، سيدابوالقاسم (١٤١٠ق)، التنقيح فى شرح العروة الوثقى، كتاب الطهارة، قم: دار الهادى.
١٦. موسى خويى، سيدابوالقاسم (بى تا)، مصباح الفقاهة (المكاسب)، قم: [بى تا].
١٧. دمياطى، ابوبكر (بى تا)، اعانة الطالبين، بيروت: دارالفكر.



١٨. رازی، فخرالدین (بی تا)، التفسیر الكبير، [بی جا]: [بی نا].
١٩. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (١٤٠٤ق)، المفردات فی غریب القرآن، قم: نشر الكتاب.
٢٠. رافعی، عبدالکریم (بی تا)، فتح العزیز، بیروت: دارالفکر.
٢١. سبزواری، سید عبد الأعلى (١٤١٣ق)، مهذب الأحكام، قم: مؤسسة المنار.
٢٢. سبکی، علی بن عبدالکافی (بی تا)، فتاوی السبکی، بیروت: دارالمعرفة.
٢٣. سند، محمد (١٤٢٤ق)، قاعدة الشعائر الدينية، بیروت: مؤسسة ام القرى.
٢٤. سیوری، مقداد بن عبدالله (١٤٠٣ق)، نضد القواعد الفقهية علی مذهب الإمامية، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
٢٥. شریینی، محمد (١٣٧٧ق)، مغنی المحتاج، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
٢٦. شروانی، عبدالحمید (بی تا)، حواشی الشروانی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
٢٧. شهید اول، محمد بن مکی (١٣٩٩ق)، القواعد و الفوائد، قم: مکتبة المفید.
٢٨. شهید اول، محمد بن مکی (١٤١٩ق)، ذکرى الشيعة فی أحكام الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت علیہ السلام.
٢٩. شهید ثانی، زین الدین بن علی (١٤٢٠ق)، الفوائد المليية لشرح الرسالة النغلية، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم.
٣٠. شهید ثانی، زین الدین بن علی (١٤١٩ق)، فوائد القواعد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم.
٣١. شهید ثانی، زین الدین بن علی (١٤١٤ق)، حاشية الإرشاد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم.
٣٢. شهید ثانی، زین الدین بن علی (١٤٢٢ق)، حاشية المختصر النافع، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم.
٣٣. شیخ مفید، محمد بن محمد ابن نعمان عکبری (١٤١٣ق)، المقنعة، قم: کنگره جهانی هزارة شیخ مفید.
٣٤. صدر، سید محمد باقر (١٤٠٨ق)، بحوث فی شرح العروة الوثقی، قم: مجمع الشهید آیه الله الصدر العلمی.
٣٥. صفار، محمد بن حسن (١٤٠٤ق)، بصائر الدرجات، تهران: مؤسسه اعلمی.
٣٦. طباطبائی، سید محمد حسین (علامه طباطبائی) (١٤٠٢ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.



٣٧. طبرسى، فضل بن حسن (١٤١٥ق)، تفسير مجمع البيان، بيروت: مؤسسة الاعلمى.
٣٨. طبرى، محمد بن جرير (جرير طبرى) (١٤١٥ق)، جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى)، بيروت: دار الفكر.
٣٩. طريحي، فخرالدين (١٣٦٧)، مجمع البحرين، قم: مركز النشر الثقافه الاسلاميه.
٤٠. طوسى، محمد بن حسن (شيخ طوسى) (١٣٨٧ق)، المبسوط فى فقه الإمامية، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
٤١. طوسى، محمد بن حسن (شيخ طوسى) (١٣٩٠ق)، تهذيب الاحكام، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
٤٢. طوسى، محمد بن حسن (شيخ طوسى) (١٤٠٧ق)، الخلاف، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
٤٣. طوسى، محمد بن حسن (شيخ طوسى) (١٤٠٩ق)، التبيان فى تفسير القرآن، قم: مكتب الاعلام الاسلامى.
٤٤. فراهيدى، خليل (١٤٠٩ق)، كتاب العين، قم: دارالهجرة.
٤٥. كاشف الغطاء، شيخ جعفر (بى تا)، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، اصفهان: [بى تا].
٤٦. كلينى، محمد بن يعقوب (١٣٦٣)، الكافي، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
٤٧. مجلسى، محمد تقى (مجلسى اول) (١٤٠٦ق)، روضة المتقين فى شرح كتاب من لا يحضره الفقيه، قم: مؤسسه فرهنگى اسلامى كوشانبور.
٤٨. محقق ثانى، على بن حسين (١٤١٤ق)، جامع المقاصد فى شرح القواعد، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
٤٩. مراغى، سيدمير عبدالفتاح بن على حسيني (١٤١٧ق)، العناوين الفقهية، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
٥٠. نجفى، محمد حسن (صاحب جواهر) (١٤٠٤ق)، جواهر الكلام، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٥١. نراقى، احمد بن مهدى (١٣٧٥)، عوائد الايام، قم: مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه.
٥٢. نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى (١٤١٥ق)، مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٥٣. نووى، محى الدين (بى تا)، المجموع، بيروت: دارالفكر.



فتاوى